

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۱۳ (پیاپی ۱۰) بهار ۸۲

وجه تمایز گویش بشاکردی و فارسی در بعضی جنبه‌های آوایی و دستوری* (علمی - پژوهشی)

دکتر علی اصغر رستمی ابوسعیدی
استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده :

گویش بشاکردی، در منطقه بشاکرد که ناحیه‌ای است کوهستانی، بین استانهای کرمان، هرمزگان و سیستان و بلوچستان رواج دارد. به دلیل وضعیت جغرافیایی خاص و نداشتن راههای ارتباطی و در نتیجه، دور بودن از مرکز و به دنبال آن، عدم ارتباط با مناطق مجاور، باعث شده که تا همین زمان اخیر، یعنی دو دهه گذشته، این گویش بکر و دست‌نخورده باقی بماند. نویسنده قبل از ایجاد همگونی با لهجه فارسی، مبادرت به جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل این گویش نمود. در این مقاله، سعی شده که وجوه افتراق این لهجه، از لحاظ آوایی و بعضی جنبه‌های دستوری، با فارسی نشان داده شود. این مقاله نشان می‌دهد بعضی آواها و واجها که در فارسی باستان و میانه وجود داشته و به دلایلی از میان رفته‌اند؛ هنوز در این گویش کاربرد دارد. همچنین سعی شده تنها به توصیف بعضی از جنبه‌های دستوری این گویش که با فارسی تفاوت بارز دارد؛ پرداخته شود. مانند حروف تعریف معین و نامعین، پسوندهای جمع‌ساز، صفات، قیود، علامت مصدر و ...

بطور کلی، اختلاف این گویش با فارسی آنقدر زیاد است که مسأله تفهیم و تفاهم بین گویشوران این گویش و فارسی زبانان را، با مشکل جدی روبرو می سازد.
واژگان کلیدی: گویش بشاکردی - ساختار آوایی - ساختار دستوری.

۱- مقدمه:

در مورد گویش بشاکردی، تحقیق و بررسی قابل ذکری که بتوان بعنوان مرجع قابل استناد از آن نام برد؛ وجود ندارد. در اینجا سعی شده در هر کتاب و نوشته ای که نامی از بشکرد و بشاکردی برده شده، هر چند کوتاه به آن اشاره شود. (ر.ک. منبع ۱، ۲، ۳).
زبان و فرهنگ هر جامعه، مشخصه بارز هویت افراد آن جامعه بشمار می آید و آنچه را که باعث می شود تا زبان بتواند در طول سالیان متمادی، بعنوان عنصری از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ یک جامعه، نقش اساسی خود را ادا کند، بررسی، شناخت دقیق آن زبان و گردآوری گویشها و لهجه های مختلف آن می باشد. متأسفانه عدم گردآوری بموقع آنها و نفوذ و رسوخ سریع رسانه های همگانی باعث نابودی این گویشها و لهجه ها شده، که خود ضایعه غیر قابل جبرانی بحساب می آید.
لذا در این راستا و در پی پرداختن به این هدف، به گردآوری این گویش که در ناحیه وسیعی در جنوب شرقی ایران بین استانهای هرمزگان، کرمان، سیستان و بلوچستان تکلم می شود؛ اقدام شد. مقاله مزبور، که برگرفته از این اطلاعات است؛ به تجزیه و تحلیل اجمالی از لهجه های گویش بشاکردی پرداخته تا به یاری خدا گامی در راه زبان کهنسال این مرز و بوم برداریم.

اگرچه در نوشته‌ای از دو لهجه بشاکردی شمالی و جنوبی در این منطقه نام برده شده است، اما باید گفت، لهجه‌های «مارزی گال» و «ملکی گال» گویش بشاکردی، بیشتر بر اساس توزیع قومی قرار دارد تا منطقه جغرافیایی.

ملکی و مارزی، نام دو قبیله می‌باشند، هر چند که ما دارای منطقه‌ای به اسم مارز می‌باشیم؛ اما ناحیه‌ای به اسم ملک یا ملکی نداریم، ولی در حال حاضر، دو لهجه مارزی گال و ملکی گال منسوب به دو قوم به همین نام رواج دارند.

واژه گال در این گویش، به معنی صحبت، حرف و زبان می‌باشد و احتمالاً همان واژه (قال) عربی است.

اختلاف این دو قوم مارزی و ملکی، در گذشته مانع از همگونی این دو لهجه با هم شده و مضافاً، سرکشی این اقوام و درگیری آنها با حکام وقت، دوری از مرکز و داشتن کوههای بلند و راههای صعب‌العبور، تعصبات قومی و قبیله‌ای، باعث شده که همگونی کمی بین این دو لهجه با یکدیگر و همچنین با فارسی نوین صورت پذیرد.

نواحی نزدیک به میناب، مانند «سندرک» و «در پهن»، به علت مجاورت با این شهرستان، که لهجه مارزی گال در این نواحی هم تکلم می‌شود، واژه‌های آن به فارسی نوین نزدیکتر است و وجود واژه‌های فارسی نوین در آن، بیشتر از لهجه ملکی گال که در مناطقی دوردست‌تر از آن نواحی قرار دارند مانند «گافر» و «پارمونت» به چشم می‌خورد.

تعداد زیادی از گویشوران این گویش، از نزدیکی مرز سیستان و بلوچستان برای رسیدن به میناب با شتر و الاغ هفده روز در راهند تا محصولات خود را که چیزی جز لیمو خشک و سب و حصیر دستیاف نمی‌باشد؛ به فروش برسانند و همین مدت زمان نیز در راهند تا به قول خودشان به وطن و ماوای خود برگردند.

لهجهٔ ملکی گال، هم از نظر واژگانی و هم از لحاظ دستوری، اختلاف فاحشی با مارزی گال و همچنین فارسی نوین دارد. برای اینکه از تکرار واژه‌های مارزی گال و ملکی گال جلوگیری شود، مخفف «مز» را برای مارزی گال و «مل» را برای ملکی گال به کار می‌بریم.

در این مقاله، ابتدا به بررسی ساختار آوایی و سپس به تجزیه و تحلیل بعضی قواعد دستوری گویش مزبور می‌پردازیم و در پایان، با نتیجه‌گیری اجمالی از این مقاله، به بررسی خود پایان می‌دهیم.

۲- بحث :

۲-۱- ساختار آوایی گویش:

یکی از نکات بارز آوایی بشاکردی، وجود دو واج $\left| x \right|^w$ و $\left| g \right|^w$ است، که از بازمانده‌های آنها بعنوان «او» معدوله، در فارسی نوشتاری یاد می‌شود. این دو واج، در فارسی باستان و میانه وجود داشته ولی در فارسی مدرن، بدلائلی که چندان مشخص نیست، از بین رفته و در بعضی گویشهای بازماندهٔ فارسی از جمله بشاکردی هنوز تکلم می‌شوند. واج $\left| x \right|^w$ در واژه‌هایی نظیر $\left[xah \right]^w$ خواهر، $\left[xan \right]^w$ گریه، $\left[xasug \right]^w$ مادر زن و مادر شوهر، $\left[xaserk \right]^w$ پدر زن و پدر شوهر، $\left[xas \right]^w$ خوش، $\left[xarden \right]^w$ خوردن، $\left[xara : k \right]^w$ خوراک، $\left[xad \right]^w$ خود و $\left[xa : b \right]^w$ خواب یافت می‌شود. واج $\left| g \right|^w$ بوقور در این گویش در واژه‌های زیاد آمده که برای نمونه به ذکر چند واژه اکتفا می‌کنم.

قورباغه، [g^wak]، گردباد، [g^wa : rpdustak]، شکاف، [g^wa c^v]، قوچ، [g^warun]
 گهواره، [g^wa c^vuk]، گوش، [g^was^v]، درخت سدر، [g^warg]، کسوف و
 بازی و شوخی و [g^wa : zi] گوساله. [g^wa : sk]

صوت [q] «ق» در این گویش وجود ندارد و در واژه‌های فارسی که دارای این صوت می‌باشد؛ با [k] تلفظ می‌شود. مانند: [akl] عقل، [ka:li] قالی، [cama : k^v] چماق و [kasam] قسم.

ویژگی دیگر آوایی این گویش، وجود دو نوع صدای «ر» است یکی صوت «ر» [r] فارسی و دیگری «ر» پرزنشی که با [R] نشان داده می‌شود. (نوعی «ر» است که از لحاظ تولید نوک زبان به دفعات بیشتر از «ر» زبان فارسی به برآمدگی پشت لثه‌ها برخورد می‌کند). تعداد واژگانی که این نوع صدای [R] در آنها وجود دارد؛ بسیار زیاد است که در اینجا به جفتهای کمینه‌ای که این دو نوع صدا در آنها ایجاد تمایز معنی می‌کند؛ اشاره می‌شود. مانند، [pa:R] به معنی ریشه درخت و [pa:r] به معنی سال گذشته، [poR] بمعنی پُر و [pōr] به معنی خاکستر، [kaRk] صدای گاو نر و [kark] نوعی درخت با برگهای پهن و همچنین [keR] گوشه خانه و [ker] به معنی آلت رجلیت. صوت [R] علاوه بر جایگاههای میانی و پایانی که در فوق با آن اشاره شد در جایگاه آغازین نیز بکار می‌رود نظیر [Rap] روباه و [Rōv] فسیل خرما.

تفاوت دیگر آوایی این گویش با فارسی، وجود [ū] او در آن است که در تعداد زیادی واژه وجود دارد، برای مثال [zūn] عقرب، [sū] شوهر، [sūrt] سرد، [zūn]

زبان، [ga:rūn] آبشار و [gūni] گیاه‌گون که با [u] در این گویش و فارسی ایجاد تقابل معنی می‌کند، مثلاً، [sūr] به معنی جشن عروسی و [sur] به معنی شور.

[p] (پ) پایانی که در فارسی نوین تبدیل به [b] (ب) شده در این گویش به صوت [p] (پ) باقی مانده، مانند [asp] اسب، [s ep] شب که در واژه‌هایی نظیر [hom s ep] امشب، [om J i s ep] پریشب، [berbun s ep] فردا شب و [s epmoha : n] شب مهتاب در «مل» یا (پ) پایانی که در واژه‌های فارسی نوین تلفظ خود را از دست داده، هنوز در واژه‌هایی نظیر [darya:p] دریا، [komp] خمیده، دارای قوز، [tomp] تپه و [teramp] قطره و چکه تلفظ می‌شود.

[b] (ب) پایانی که در انتهای واژه‌ها قرار می‌گیرد بخصوص وقتی که صورت دولبی غنه مانند [m] قبل از آن بیاید که تحت یک قاعده واجی در فارسی و انگلیسی حذف می‌شوند، در این گویش هنوز تلفظ می‌شود. مانند:

[namb] نم، رطوبت، [domb] دم، [komb] آب ساکن و [nambi] نمناک.
دیگر نکته قابل ذکر در مورد واژه‌های این گویش، بخصوص در لهجه «مل» اصوات [o] و [i] کشیده‌تر از اصوات قرینه خود در فارسی می‌باشند. مانند [esp i t] سفید [Rōv] فسیل خرما، [pīs] برگ درخت خرما و [pōr] خاکستر.

[g] فارسی در تعدادی از واژگان در این گویش، بصورت [x] «خ» تلفظ می‌شود مانند [sax] سگ و [doxurt] دوکارت (قیچی گوسفند چینی) و صوت [x] بصورت [h] در این لهجه در بعضی واژه‌ها تلفظ می‌شوند مانند [doht] دخت، دختر که همین واژه در «مل» [dek] است، [sohte] سوخته، [rihten] ریختن، [tahte] تخته، [gorihten] گریختن و [bahte] بخته، [hors] خرس و [sohr] سرخ.

در «مل» [a:] (آ) آغازی بصورت [ya:] درمی آید. مانند: آرد را [ya:rt]، آب [ya:p] آسمان [ya:hmun]، آبستن [ya:pes] ~ [yupes] و آسیاب دستی را [ya:s^v] گویند.

۲-۲-۲ ساختار دستوری گویش:

در این قسمت به تجزیه و تحلیل چند مقوله دستوری و نحوه کاربرد آنها در این گویش پرداخته، وجه تمایز آنها در دو لهجه و با فارسی مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۲-۲- علامت نکره:

علامت نکره در «مز»، همانند فارسی [i] است که به آخر اسم می آید مانند: [lahari] خانه‌ای، [mogi] نخلی و [dohti] دختری، اما در لهجه «مل» علامت نکره [o] است. مانند: [mušo] ~ [mōš^vo] مردی، [goxo] گاوی، [pira:mo] پیراهنی که کاربرد این علامت را، در جمله ذیل نیز می توان دید.
مردی که آمد عمومی من است. [mušo ke va:t ba:č iye menat]

۲-۲-۲ علامت جمع:

علامت جمع در لهجه «مل» [an] و در «مز» [un] است که به آخر اسامی اضافه می شود. مانند: [berut] برادر و [buv] نخل که جمع آن به ترتیب [berutan] برادران و [buvan] نخلها و در «مز» جمع همین واژه‌ها [bera:r] برادر و [mog] نخل، [bera:run] برادران و [magun] نخلها می شود. چنانچه اسمی به واکه‌ای ختم شود؛ در حالت جمع [y] (ی) میانجی بین اسم و علامت جمع اضافه می شود. مانند: [da:] دست، [pū] پا که به [da:yan] دستها و [pūyan] پاها تبدیل می شود.

۳-۲-۲- علامت تصغیر:

این علامت در هر دو لهجه، [ak] (اک) است که به انتهای اسم اضافه می شود. مانند: [c okak] پسرک، [howzak] حوضچه و [ketabak] کتابچه.

۴-۲-۲- علامت تحقیر:

علامت تحقیر در این گویش، با پسوند [arak] (ارک) به اسم اضافه می شود. مانند: [c okarak] پسرک، پسر و گاه علامت تحقیر با آوردن [ba:] و [da:] بر سر اسامی نشان داده می شود. مانند: [ba:mard] مردک و [da:zen] زنک که این دو واژه برای مرد یا زن اجنبی و ناشناس هم بکار برده می شود.

۵-۲-۲- علامت مصدر:

این علامت در لهجه «مل» (ت) و (د) است. مانند: [ʃ ut] خوردن، [sid] سوختن، [kurent] خاراندن، [ga:l kert] حرف زدن، [x an zat] گریه کردن و [tagye adut] تکیه کردن و در «مز» [ten] تن، [den] و [ren] است. مانند: [x arden] خوردن، [sohten] سوختن، [xa:rtēn] خاراندن، [ga:l kerdēn] حرف زدن، [x an zaren] گریه کردن و [kan c zaren] تکیه کردن.

۶-۲-۲- پیشوند:

پیشوند منفی ساز [an] که در فارسی کاربرد خود را از دست داده، در این گویش، بویژه در لهجه «مل» از بسامد نسبتاً بالایی برخوردار است. مانند [anbi] نمی شود، [anrow] نمی رفت، [antoken] نمی تواند و [anuvare] نمی آورد و

[andunin] نمی دانم که معمولاً این پیشوند در جلوی افعال قرار می گیرد. هر چند که پیشوندهای منفی ساز [ne] و [na] همه در این گویش کاربرد دارد و جلو افعال قرار می گیرد: نظیر [nehi] ندارم، [nadistom] ندیدم و همچنین علامت نهی [mu] در [mukan] مکن و نکن. مثالهای ذیل در مورد پیشوند منفی ساز [an] می باشد، که در فارسی نوین کاربرد آن از بین رفته است .

اگر آب در دهن آدمی باشد؛ نمی تواند حرف بزند.

[ema ya:pan be dehn a:dami bit antokentan]

در ضرب المثل رایج در این منطقه، این علامت نفی را در جلوی فعل می توان مشاهده کرد.

[zen be kolow yupsen anbi] زن به سفارش آستن نمی شود.

۱-۳-۲- صفت:

صفت مانند فارسی بعد از اسم قرار می گیرد. مانند: [mu^v e xob] مرد خوب و

[ya:p e bad] آب بد.

۲-۳-۲- صفت تفضیلی:

علامت این صفت، در گویش مذکور [ter] (تر) است. مانند [gozertter]

بزرگتر.

۳-۳-۲- صفت عالی:

علامت این صفت در «مل» [terin] ترین است لیکن در «مز» برای ساخت آن

علامت صفت تفضیلی یعنی [ter] را دوبار تکرار نموده و با این تکرار، صفت عالی

ساخته می شود. مانند: [gehtertter] بهترین و [ges^v tertter] بیشترین.

۴-۳-۲- صفت حالیه:

این صفت که با پسوند [a:n] در فارسی ساخته می شود، در «مل» با پسوند های [i] و [un] نشان داده می شود. (خندان) را خنده ای و (روان) را روون گویند. شخص خندان را شخص خنده ای و آب روان را [ya:pe ravun] می نامند.

۵-۳-۲- صفت فاعلی:

علامت این صفت مانند فارسی است و از پسوند [a:r] استفاده می شود. مانند: [gohxa:r] دروغگو در لهجه «مل» که همین واژه در لهجه «مز» [dorugiz] گفته می شود. شاید (گیز) [giz] مخفف انگیز در شرانگیز یا مهرانگیز باشد. در این گویش، پسوند فاعلی [gar] (گر) فارسی بصورت [ger] و گاهی با پسوند [bor] نشان داده می شود. مثلاً، شناگر را [es na : vger] و [es na : vbor] گویند.

۶-۳-۲- صفت نسبی:

علائم صفت نسبی مانند (ی)، (ه)، (ین) و (ینه) در «مل» با [i] و در «مز» با [i] و گاه با [a] نشان داده می شود. مانند: [lahari] خانگی، [doresi] دوروزه، و در «مز» [lahari] و [dorūza] می باشد و [pa s mi] بمعنی پشمی و پشمینه بکار می رود. در هر دو لهجه، گاهی بجای صفت های مرکب فارسی، از یک عبارت استفاده می شود. مثلاً، برای راستگو، عبارت [a:dame rust abest] یعنی آدمی که راست می گوید، بکار گرفته می شود. علامت کسره اضافی در موارد زیادی در این گویش حذف می شود، مضاف و مضاف الیه بدون کسره بکار برده می شود. مانند [dehn lahar] در خانه.

۴-۲- ضمائر اشاره:

علامت این ضمائر در «مل» برای اشاره به نزدیک [i] (این) و جمع آن [iyan] (اینها) و برای اشاره به دور [oy] (آن) و جمع آن [oyan] (آنها) می‌باشد و در «مز» [i] بمعنی این و [iyon] (اینها) و برای اشاره به دور [a:] (آن) و [a: ?un] (آنها) است.

۵-۲- اعداد اصلی:

این اعداد در «مز» با کمی اختلاف در تلفظ، شبیه فارسی است اما در «مل» این اختلاف زیادتر است. مانند:

yok (۱) dov (۲) se (۳) c̣a:r (۴) pust (۵)

ṣo (۶) haf (۷) ha ṣ (۸) n̄o (۹) dah (۱۰)

برای ساختن اعداد ترتیبی از پسوند [tuxi] (توخی) استفاده می‌شود که به اعداد

اصلی اضافه می‌گردد. مانند: [ca : rtuxi] چهارم و چهارمین و [pustuxi] پنجم و پنجمین.

۶-۲- مقیاس وزن و واحد شمارش:

۱- [ca : rak] چارک و [men] من برای وزن گندم و نظیر آن.

۲- [mesxa:l] مسخال برای طلا و نقره.

۳- [dar] برای شمارش اسلحه و خانه.

۴- [jok] برای شمارش کفش و جوراب.

۵- [ben] برای شمارش درخت.

۶- [[das] برای شمارش لباس.

- ۷- [tak] برای زمین.
۸- [gaz] برای پارچه.
۹- [beser] برای طول (معادل یک وجب).
۱۰- [a:han] برای اندازه گیری طول (از آرنج تا نوک انگشتان).
۱۱- [garden] و [sar] برای هیزم.
۱۲- [zanko] برای دفعات زایمان (شکم)
۱۳- [mo c̣] مشت (به اندازه یک مشت)
۱۴- [pa:ng] برای نخ (چله)
۱۵- [gorohk] برای نخ (توپ نخ)
۱۶- [darjan] دوجین.
۱۷- [pe c̣o] به معنی مقداری و تعدادی وقتی که مقیاس مشخص نباشد.

۲-۷- قیود:

پسوند [a:ne] (آنه) در مردانه وقتی که بعنوان قید بکار رود؛ در «مل» با افزودن پیشوند [be] به اول اسم و پسوند [i] به انتهای آن نشان داده می شود. مانند: [bemardi] مردانه در جمله زیر:

قنبر مردانه جنگید و مردانه مُرد. [kanbar bemardi J ange ker to bemardi mert]

و در «مز» (آنه) به [une] تبدیل می شود. [mardune] (مردونه).

بعضی قیدها، در لهجه «مل» با فارسی متفاوتند. مانند: [deyin] هنوز،

[J a : beja] گاهگاهی، [dehdeh] همیشه، همین واژه ها به ترتیب در «مز» عبارتند:

[hanuza] هنوز، [vakt vakti] گاهگاهی و [harvarsa:h] همیشه.

همچنین واژه‌های [hom's ep] امشب، [deh] دیروز، [pur] پارسال و [ome's ek] پس فردا در «مل» و همین واژه‌ها در «مز» به ترتیب عبارتند از: [hom's ow] امشب، [du] د، [pa:r] پارسال و [a : ?us] پس فردا
 قید «ناگهان» در هر دو لهجه، بصورت [na:handi] به کار می‌رود.

۱-۷-۲- قید مکان:

قیدهای مکان در دو لهجه با هم متفاوتند، بعنوان مثال، در «مل» [nazink] نزدیک، [yer] زیر، [takbartek] رودررو، [ard] اینجا، [a:rd] آنجا، [dowr] دورتادور که معادل آنها به ترتیب در «مز» عبارتند از: [nazik] نزدیک، [zir] زیر، [tekotek] روبرو، [ira] اینجا، [ura] آنجا، اما قید [lek] در هر دو لهجه به معنی «بالا» می‌باشد.

۲-۷-۲- قید استفهام:

«چرا» در «مل» به معنی [bey'ce] و در «مز» به معنی [vah'ce] یا [a : h'ce] می‌باشد.

۳-۷-۲- قید تأکید:

این قید در اول جمله می‌آید. مانند: [ha:lahi] جداً و [safa:yi] بدرستی
 در مثال زیر:

[ha:lahi to ya tu ke i ka:ret kert] جداً تو بودی که این کار را کردی.

۴-۷-۲- قید تمنی:

این قید در «مز» مانند فارسی است، ولی در «مل» (ی)، در قیدی مانند کاشکی، به [o] تبدیل می‌شود. مانند: [ka : s'ko].

۸-۲- حروف اضافه:

حرف (با) در «مل» [bu] و در «مز» [va:] است. حرف اضافه (از) در «مل» [a] و در «مز» [ey] می باشد. حرف اضافه (در) در «مل» [der] و در «مز» [del] است. حرف اضافه (برای) در «مل» [ba] و در «مز» [ah] است.

حرف ربط (و) در هر دو لهجه به صورت [o] ظاهر می شود. مانند:

علی و فاطمه خواهر و برادرند. [aliyo xa:toma xuxo berutan]

بقیة حروف ربط، شبیه فارسی است؛ اما رابط (است) در این گویش وجود ندارد و

به جای آن از [e] کسره استفاده می شود. مانند:

خانه ما بزرگ است. [lahare ima bala:he]

هو روشن است. [hava : xoru s^vte]

۹-۲- انواع جمله:

۱-۹-۲- اخباری:

پدرم از مزرعه برگشت. [ka : re xoyi ken]

۲-۹-۲- امری:

کار خود را بکن! [ka:re xoyi ken]

۳-۹-۲- نهی:

به درگگو اعتماد نکن! [be gohxa:r ehtoka:t muken]

۴-۹-۲- استفهام:

آیا نهار خورده ای؟ [za s^vtox jux?]

واژه «آیا» در این گویش مشاهده نمی شود، بلکه با آهنگ جمله است که می توان از آن استفهام را دریافت.

[have : xoru s te?] آیا هوا روشن است؟

۵-۹-۲- تمنی:

[ka : s ko a : dom pir anbit] کاش آدم پیر نمی‌شد!

(در این مثال، کاربرد پیشوند منفی‌ساز [an] که قبلاً به آن اشاره شد؛ نمایان است).

۶-۹-۲- تعجب:

[c e hava : ye ga : meye] چه هوای خوبی!

۷-۹-۲- دعایی:

[xoda:bapet a:morzet] خدا پدرت را بیامرزد.

۱۰-۲- نکته‌های دیگر دستوری:

اسم یا ضمیر وقتی که در جایگاه فاعل یا مفعول واقع شوند؛ به جای فعل صرف می‌شوند.

مثال برای صرف ضمیر در جایگاه فاعل:

۱- من آرد خریدم. [monom ya:rt xarest]

مثال برای صرف اسم در جایگاه مفعول:

۲- من آرد خریدم. [mon ya:rtom xarest]

در این گویش، مضاف‌الیه همیشه مفرد است، خواه مضاف جمع یا مفرد باشد. مذکر یا مؤنث باشد. مانند:

[keta:be sohra:v] کتاب سهراب

[keta:bane sohra:v] کتابهای سهراب

[palakane meryam] لباسهای مریم

۱۱-۲- تابع:

در تابع اضافات، همه کلمات با لفظ کسره (e) به هم متصل می شوند. مانند:

گیسوی دختر سهراب [golake deke sohra:v]

۳- نتیجه گیری:

با مطالعه و بررسی که از گویش بشاکردی و لهجه های آن به عمل آمد؛ می توان چنین نتیجه گیری کرد، که از ابعاد واجی و دستوری، تفاوت های بارزی بین این گویش و فارسی استاندارد وجود دارد، که بطور خلاصه عبارتند از:

۱-۳- از نظر ساختار واجی، وجه افتراق آن با فارسی نوین به این صورت است:

۱-۱-۳- در این گویش چهار واج $\left| \begin{smallmatrix} \text{w} \\ \text{x} \end{smallmatrix} \right|$ ، $\left| \begin{smallmatrix} \text{w} \\ \text{g} \end{smallmatrix} \right|$ ، $\left| \begin{smallmatrix} \text{w} \\ \text{r} \end{smallmatrix} \right|$ پرزنتشی و $\left[\bar{u} \right]$ اوملات وجود

دارد، که در فارسی امروز این واجها موجود نمی باشند.

۲-۱-۳- $[b]$ پایانی که قبل از صوت دولبی غنه $[m]$ در فارسی بوده و تلفظ

می شده و در طول زمان بتدریج افتاده است؛ در این گویش هنوز تلفظ می شود.

۳-۱-۳- $[p]$ پایانی که در فارسی نوین به $[b]$ تبدیل شده، هنوز بوفور در این

گویش وجود دارد.

۴-۱-۳- واج $[q]$ در این گویش وجود ندارد و هر واژه ای که دارای این صوت

باشد؛ به $[k]$ تبدیل می شود.

۵-۱-۳- صوت $[x]$ فارسی در واژگان زیادی بصورت $[h]$ در این گویش تلفظ

می شود.

۶-۱-۳- $[a:]$ (ā) ی آغازین بعضی واژه ها، بصورت $[ya:]$ (یا) تلفظ می شود.

۲-۳- از نظر ساختار دستوری، در مقایسه با فارسی، تفاوت های زیر بارز و چشمگیر

است:

۳-۲-۱- ضمیر و اسم در جایگاه فاعل و مفعول صرف می‌شوند. در حالیکه در فارسی، تنها فعل است، که پایانه‌های صرفی را دریافت می‌کند.

۳-۲-۲- پیشوند منفی‌ساز [an] که در فارسی نوین از میان رفته، در این گویش هنوز از بسامد قابل توجهی برخوردار است.

۳-۲-۳- علامت مصدر در لهجه ملکی گال این گویش (ت،د) است که با فارسی تفاوت دارد.

۳-۲-۴- علامت صفت عالی که در فارسی «ترین» است؛ در لهجه مارزی گال با تکرار دوبار علامت صفت تفضیلی یعنی [ter] بصورت [terter] ساخته می‌شود.

۳-۲-۵- وجود افتراق بارزی در علامتهای جمع، نکره، تصغیر و همچنین

تفاوتهایی در ضمایر، قیود، مقیاس اوزان و واحدهای شمارش با فارسی، از دیگر نتایج این بررسی می‌باشد که این گویش را از فارسی نوین متمایز می‌کند.

منابع و مآخذ:

- ۱- فلوریر. ای. (۱۸۸۲). **بلوچستان کشف نشده**. لندن: انتشارات پنگوئن.
- ۲- گرشویچ، ایلینا. (۱۹۵۹). **سفری به بشکردیا**. مجله انجمن آسیای مرکزی سلطنتی. شماره ۴۶.
- ۳- یارشاطر، احسان. **زبانها و لهجه های ایرانی**. دایرةالمعارف ایرانیکا. جلد ۳.